



پهلوی‌ها
در خدمت بهائیت

تاسیاهی در کاخ شاه



علی اکبر عالمیان

اشاره
به پهلوی‌گری در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) در ایران با
به عرصه وجود گذاشت و به عنوان حرکتی علیه سنت‌های دینی
و اجتماعی حاکم بر جامعه به حیات خویش ادامه داد. بروز این
جنبش در ایران زمانی بود که پس از جنگ‌های اروپایی، نوگرایی افکار بسیاری
به علت افزایش تماس با فرهنگ اروپایی، زمینه برای ظهور حرکت‌های
از منتقدان و نیز عوام را به خود مشغول کرده و در نتیجه مخالفت با
سنت‌های نادرستی مانند استبداد شاهان، زمینه برای ظهور حرکت‌های
اجتماعی فراهم شده بود. در چنین اوضاعی جنبش‌های اصلاحی چندی در
ایران شکل گرفتند و برخی به فکر تغییر این تفکر، فرقه‌هایی
چون شیخیه و بهلویه در کنار مکاتب سکولار ظاهر
شدند و همواره در مقابل حرکت‌های سکولار ظاهر
تأیید کردند. ۱ سنت‌شکن را

در حکومت محمدرضا شاه نیز بسیاری از ارکان کشور در دست بهائیان بود. افرادی از قبیل امیر عباس هویدا (نخست وزیر) عبدالکریم ایادی (پزشک مخصوص شاه)، ثابت پاسال (رئیس رادیو و تلویزیون)، فرخ دوپارسا (وزیر آموزش و پرورش)، دکتر شاهقلی (وزیر بهداری)، هژبر یزدانی (سرمایه دار معروف)، مهدی میثاقیه (سرمایه دار معروف) و صدها بهایی دیگر، نبض حکومت پهلوی را در دست داشتند.

برای نمونه می توان به انتخاب سرگرد صنیعی بهایی مسلک به عنوان آجودان مخصوص ولیعهد محمدرضا پهلوی، اشاره کرد که خود، حاکی از احترام و اعتماد رضاخان به بهائیان و میزان نفوذ آنان در دستگاه دولتی بود.^۲ با مرگ رضاخان، ولیعهد جوان به پادشاهی رسید و آرام آرام زمینه های رشد بهائیت در همه ارکان جامعه را فراهم کرد.

محمدرضا شاه؛ اسیر در

دست بهایی ها

همان گونه که گفته شد، بستر رشد بهائیت در دوران رضاخان فراهم گردید. بهائیان در مقابله با دین و روحانیت و نابودی ضروریات دینی از قبیل حجاب اسلامی، بیشترین همکاری پنهان را با پهلوی اول داشتند. در حکومت محمدرضا شاه نیز بسیاری از ارکان کشور در دست بهائیان بود. افرادی از قبیل امیر عباس هویدا (نخست وزیر سیزده ساله شاه) عبدالکریم ایادی (پزشک مخصوص شاه)، ثابت پاسال

در دوران حکومت خاندان پهلوی، نفوذ بهائیان در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور، رشد چشمگیری یافت. این مسأله در دوره حکومت پهلوی دوم به ویژه پس از تثبیت قدرت مطلقه محمدرضا شاه در سال ۱۳۳۲ به شکل روشن تری نمود یافت. در دوره سلطنت رضاخان نیز از بهائیت حمایت می شد؛ اما آنچه در دوران حکومت محمدرضا پهلوی دیده شد، قابل مقایسه با پدر تاجدارش نبود. آغاز حکومت رضاخان با ابتدای رهبری شوقی افندی، جانشین عباس افندی، همراه بود. وی که حساسیت عجیبی به دین و روحانیت داشت، بی میل نبود تا با حمایت پیدا و پنهان از مذاهب کاذب و وارداتی به مقابله با اساس دین پردازد و بدین گونه زمینه های رشد و ترقی بهائیان به رده های بالای حکومتی فراهم شد. هر چند در دوره پهلوی اول حضور بهائیت در عرصه سیاست و اجتماع آن روزگار چندان علنی نبود، اما رگه هایی از حضور آنان کاملاً محسوس بود.

موظلایی شهر ما افشا می کند

پس از مسافرت بی بازگشت فوزیه به مصر، ازدواج اول محمدرضا پهلوی، در عمل به جدایی انجامید. شاه جوان دوران مجردی را تجربه می کرد. دلدادگان تاج و تخت شاهی نیز در تکاپوی دست و پا کردن ملکه ای زیبا برای شاه مغموم بودند. اما محمدرضا شاه، شخصی نبود که دوران کوتاه مجرد بودن را بدون تلذذ سپری کند. او روزها با اتومبیلی که با شیشه های سیاه زینت یافته بود، مخفیانه به خیابان های شهر سرک می کشید، تا بلکه شکاری مناسب برای امیال بی پایان و شهوت آلود خویش بیابد. او عاقبت شکار خود را یافت. یک دختر ۱۸ ساله با موهای طلایی و چهره ای به غایت زیبا. دلانان محبت مأموریت یافتند تا شکار ماهر و را به موبک سلطنتی نزدیک سازند؛ وقت ملاقات و دلدادگی فرا رسید و کامجویی از دختری که با وعده ملکه شدن، حیثیت خود را لکه دار کرده بود، پایان یافت. او سرانجام پس از دو سال اسیری در دام شاه هوسران همچون میوه ای که مورد استفاده قرار گرفته و تفاله اش باقی مانده باشد، به دور انداخته شد. این دختر، پروین غفاری نام داشت؛ بازیگر معروف فیلم فارسی که پس از بازی در فیلم «موظلایی شهر ما» به همین نام در جامعه معروف شده بود. وی در شهریور ۱۳۷۵ که دوران سالمندی و خانه نشینی را تجربه می کرد،

تیمسار ار تشبید عبدالکریم ایادی فرزند یکی از رهبران بلند پایه بهائیت، پزشکی بود که چیزی از پزشکی سر در نمی آورد! در خاطرات علم این نکته به خوبی هویدا است. او نه به سبب مهارت در پزشکی بلکه به دلیل نبوغ خاص در جاسوسی، به دربار معرفی شده بود.





امیر عباس هویدا به واسطه سیاست سازش و تملقش، همواره مورد عنایت شاه قرار داشت و به همین سبب، دوران نخست‌وزیری‌اش به طولانی‌ترین دوره نخست‌وزیری پس از مشروطیت تبدیل شد. در بهایی بودن این عنصر صاحب نفوذ شکی نیست.

سیل انتقادات از سوی عوام و خواص روبه‌رو شد. در یکی از گزارش‌های ساواک در این باره آمده است: «سناتور جهانشاه صمصام در پایان جلسه روز ۱۷ / ۱۱ / ۱۳۴۳ مجلس سنا به سناتور مسعودی با حضور یکی از خبرنگاران جراید اظهار داشته: حیف است به این مملکت و ملت، کسی چون هویدا که بهایی است حکومت کند.»^۸ دوران نخست‌وزیری هویدا، دوران رشد سرطان‌گونه فرقه‌ای بود که انحراف و اباحه‌گری را در جامعه ترویج می‌کرد.

مقام ارشد امنیتی؛ حافظ امنیت بهائیت

ارتش و نیروهای انتظامی بود. سازمان دارویی کشور تماماً تحت امر ایادی بود و وارد کردن اقلام دارویی بنا بر صلاح دید این مبلغ بهائیت بود. شیلات جنوب و تعیین این که به کدام کشورها و شرکت‌ها اجازه صیادی داده شود نیز در اختیار او بود... در دوران هویدا ایادی تا توانست وزیر بهایی وارد کابینه کرد و این وزرا بدون اجازه او حق هیچ کاری نداشتند... در دوران قدرت ایادی تعداد بهائیان ایران به سه برابر رسید و در ایران بهایی بیکار وجود نداشت...^۶ و این‌گونه بود که یک بهایی کارکشته به بسیاری از مناصب دولتی رژیم سلطنتی دست یازیده بود.

سیاستمداران با عصا، پیپ و گل ارکیده

مهم‌ترین بهایی شاغل در دستگاه سلطنت محمدرضا پهلوی، سیاستمداری بود که در کنار چاپلوسی به محضر شاهنشاه، علاقه خاصی به گذاشتن پیپ بر گوشه لب، گرفتن عصا در دست و قرار دادن گل ارکیده بر کت داشت. امیر عباس هویدا به واسطه سیاست سازش و تملقش، همواره مورد عنایت شاه قرار داشت و به همین سبب، دوران نخست‌وزیری‌اش به طولانی‌ترین دوره نخست‌وزیری پس از مشروطیت تبدیل شد. در بهایی بودن این عنصر صاحب نفوذ شکی نیست. بهترین سند در این باره، نامه‌ای است با امضای شخصی به نام اسکندر که در مهر ماه ۱۳۴۳ به وسیله پست برای اکثر مقامات دولتی آن زمان ارسال شد و به افشای سوابق هویدا می‌پرداخت. در این نامه، سوابق خدمتگزاری پدر هویدا به بهائیت و برخی تخلفات خود او در مناصب قبلی‌اش آمده و از برخی دوستان بهایی او نام برده شده است.^۷ هویدا به محض آغاز صدارت؛ با

ابعاد تکان دهنده‌ای از رفتارهای ضد اخلاقی پادشاه یک کشور شیعه را فاش ساخت. از جمله افشاگری‌های غفاری، نفوذ بی حد و حصر بهائیت در لایه‌های حکومت محمدرضا شاه بود. او می‌نویسد: «... اکثر دولتمردان و صاحبان نفوذ در صنایع و پست‌های مهم کشور از این فرقه [بهائیت] هستند.»^۳ وی به نام یک بهایی سرشناس به نام عبدالکریم ایادی اشاره می‌کند و می‌افزاید: «... ایادی پزشک معتمد او [=شاه] است و به دلیل این که بهایی است مورد توجه خاص شاه است. در مدتی که در دربار رفت و آمد داشتم احساس کردم که شاه به دوستان بهایی‌اش بیش‌تر اهمیت می‌دهد که ایادی از آن جمله است.»^۴ به راستی ایادی ذی نفوذی که تا سطح پزشک مخصوص شاه ترقی کرده بود، که بود؟

پزشکی که چیزی از پزشکی نمی‌دانست!

تیمسار ارتشبد عبدالکریم ایادی فرزند یکی از رهبران بلند پایه بهائیت، پزشکی بود که چیزی از پزشکی سر در نمی‌آورد! در خاطرات علم این نکته به خوبی هویدا است. او نه به سبب مهارت در پزشکی بلکه به دلیل نبوغ خاص در جاسوسی، به دربار معرفی شده بود؛ چرا که یکی از مهره‌های سرشناس انگلیس و آمریکا و مورد توجه اینتلیجنت سرویس بود. ۵۰ ایادی هر روز در اوقات فراغت، نزد شاه می‌رفت و بیش از هشتاد شغل داشت. مشاغل او به گفته فردوست همه مهم و پولساز بودند: «او رییس بهداری کل ارتش بود که در این پست، ساختمان بیمارستان‌های ارتش، وارد کردن وسایل آنان و وارد کردن داروهای لازم به امر او بود. دادن درجات پرسنل بهداری ارتش از گروهبان تا سپهبد به امر او بود و هیچ پزشک سرهنگی بدون امر او سرتیپ نمی‌شد. ایادی رئیس «اتکا» یعنی فروشگاه‌های زنجیره ای

ارتشبد نعمت الله نصیری



بختیار



در واقع شاخص‌ترین‌ها از میان صدها بهایی صاحب منصب محسوب می‌شدند و عده‌ای دیگر نیز در رژیم پهلوی صاحب نفوذ بودند. از ثابت پاسال که از اتومبیل شویی در میدان توپخانه تهران به ثروت افسانه‌ای دست یافت تا هژبر یزدانی، سرمایه سالار معروف که اکنون ضمن تملک چندین جزیره و کارخانه و بانک در شمار میلیاردرهای معروف دنیاست، همگی نفوذ بالایی در ساختار رژیم پهلوی داشتند. هوشنگ نهاوندی (رئیس دانشگاه تهران)، ملیحه نعیمی (همسر سپهد خسروانی) و بسیاری دیگر از بهائیان سرشناس، همگی از صاحب منصبان و ذی نفوذان دوران پهلوی دوم به شمار می‌آمدند. این‌ها همه گوشه‌ای بسیار کوچک از ابعاد نفوذ این فرقه ضاله در ارکان نظام سلطنتی بود.

مرجعیت بیدار به مبارزه برمی‌خیزد

با رشد چشمگیر بهائیت در ارکان رژیم شاهنشاهی، نگرانی متدینین به ویژه مراجع تقلید افزایش یافت. در این میان، آیت الله بروجردی که یگانه مرجع دوران و رهبر شیعیان ایران و جهان به شمار می‌آمد، مبارزه‌ای پیگیر و کوبنده را علیه بهائیت آغاز کرد.

آیت الله بروجردی، مبارزی سربلند

دوران زعامت آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی، دورانی پر التهاب در فضای سیاسی کشور به شمار می‌آید. از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۰ که ریاست عامه ایشان بر امور مسلمین با استقرار در حوزه علمیه قم تحقق یافته بود، مهم‌ترین رویدادها و حوادث سیاسی در ایران رقم خورد. ملی شدن صنعت نفت، کودتای ۲۸ مرداد، طرح اصلاحات ارضی شاه و چندین رویداد دیگر با سرانگشت تدبیر آن مرجع بیدار مدیریت شد. از جمله حوادث مهم سیاسی آن دوران، فعالیت چشمگیر بهائیان در ایران بود که آیت الله بروجردی هیچ‌گاه توانست در برابر

آن سکوت کند. مبارزه همه جانبه ایشان با این پدیده مذموم، فعالیت بهائیان را تا زمان حیات آیت الله در نطفه خفه کرد. اقدام ایشان در برابر دولت وقت، کوبنده و تحسین برانگیز بود. در سال ۱۳۳۰ بر اثر اصرار فراوان مردم مسلمان از گوشه و کنار کشور برای جلوگیری از نفوذ فرقه بهایی و ارسال تومارهایی برای آیت الله... بروجردی، آن مرجع تقلید با واسطه‌هایی که در اختیار داشت از جمله مرحوم آقا میر سیدمحمد بهبهانی فرزند آیت الله سید عبدالله بهبهانی از رهبران نهضت مشروطه، از شاه خواست تا فرقه ضاله بهائیت را که در اغلب ادارات ریشه دوانده و با لطایف الحیل مشغول فعالیت بودند، غیر قانونی اعلام کند. شاه نیز در پاسخ گفته بود بهتر است که نخست درباره خطر وجود آن‌ها در سطح مملکت اقدام شود تا بر اثر آن به عنوان خواست مردم و تقاضای مرجع تقلید وقت با هم وارد کار شویم، مبدا اربابان آن‌ها در خارج به ما ایراد بگیرند که امنیت در ایران نیست و آزادی از مردم سلب شده است. با توافق آیت الله بروجردی قرار شد، مرحوم فلسفی که آن دوران سخنان وی از مسجد شاه (امام خمینی) ساعت ۱ تا ۲ بعد از ظهر مستقیماً از رادیو پخش می‌شد، به تفصیل درباره مسلک خرافی و ساختگی فرقه بهائیت سخن بگوید. حجت الاسلام فلسفی نیز سخنرانی تندی بر ضد بهائیت انجام داد و تأکید کرد که مردم با کمال بی‌صبری منتظر اقدام آیت الله بروجردی هستند، و از دولت وقت و شخص شاه خواست که آن‌ها را غیر قانونی اعلام کند.

وی با اشاره غیر مستقیم به عبدالکریم ایادی، پزشک مخصوص شاه که یک بهایی متعصب بود، محمدرضا شاه را مورد خطاب قرار داد و گفت: «پادشاه مملکت بداند که اختیار جان وی در دست یک نفر بهایی است.» در آن سال حسین علا نخست وزیر بود. علا که یک بهایی بود، در آن زمان به مسافرت خارج از کشور رفته بود. با سخنرانی حماسی مرحوم فلسفی، خشم مسلمانان متوجه بهایی‌ها شد و افراد این فرقه ضاله در

با تأسیس سازمان جهنمی ساواک و ریاست شخصی ددمنش و خارج از انسانیت به نام تیمور بختیار، فضای امنیتی، پلیسی دستگاه مخوف محمدرضا شاه بر پهنه ایران زمین سایه افکند. پس از تبعید بختیار به عراق، سرلشکر حسن پاکروان به ریاست ساواک منصوب شد و پس از مدتی ارتشبد نعمت الله نصیری که به خشک مغزی و شدت عمل شهرت داشت، به ریاست ساواک دست یافت. هر چند رؤسای گوناگون ساواک همه کاره و قدرت مطلق این دستگاه پلیسی - امنیتی محسوب می‌شدند، اما از بهمن ۱۳۳۷، شخصی به استخدام ساواک درآمد که تا زمان انحلال آن، قدرت در سایه و اصلی به شمار می‌آمد. پرویز ثابتی معروف به مقام امنیتی و نفر دوم ساواک، همه کاره این سازمان بود. ثابتی هم یک بهایی متعصب بود. اگر چه وی می‌کوشید بهایی بودن خود را انکار کند، اما واقعیت چیز دیگری را نشان می‌داد. او هنگام استخدام در ساواک، ضمن شرح زندگی نامه خود گفته بود: «بنده از بدو تولد در یک خانواده بهایی می‌زیسته‌ام و پدر و مادرم بهایی بوده‌اند.» ثابتی که گرداننده اصلی ساواک بود، وظیفه دیگری را نیز بر عهده داشت، او برقراری امنیت بهائیان را به شدت پیگیری می‌کرد و به آن حساس بود. مقام امنیتی معروف، به واقع مسؤول حفظ امنیت بهائیت بود!

این سه و دیگران...

دایره نفوذ بهائیان در ساختار اجرایی ایران در دوران پهلوی دوم، به هویدا، ایادی و ثابتی محدود نبود، بلکه این سه

آیت‌الله العظمی بروجردی



**بارشد چشمگیر
بهائیت در ارکان رژیم
شاهنشاهی، نگرانی
متدینین به ویژه مراجع
تقلیدافزایش یافت.
در این میان، آیت الله
بروجردی که یگانه مرجع
دوران و رهبر شیعیان
ایران و جهان به شمار
می آمد، مبارزه‌ای پیگیر
و کوبنده را علیه بهائیت
آغاز کرد.**

نمی‌کرد. تا در یکی از ملاقات‌ها به او فشار آوردم، گفت: این کار از من ساخته نیست، باید شما کمک کنید. گفتم: من چه قدرتی دارم؛ قدرت در دست شماست. گفت: شما مردم را وادارید که شکایت کنند و به من منعکس شود، تا من مستندی برای جلوگیری داشته باشم. من دیدم، نظر بدی نیست؛ از این رو، از آن به بعد مردم شهرستان‌ها را وادار به نوشتن نامه‌هایی علیه این جریان کردیم. ماه رمضان که فرا رسید، به آقای فلسفی گفتم علیه بهائیان سخنرانی کنند. نتیجه این کوشش‌ها این شد که شاه، باتمانقلیچ را وارد کرد که ساختمان حضیره القدس (مرکز بهائیان) را خراب کند، پس از دو سه روزی خبر دادند که این مرکز را

معرض خطر جدی قرار گرفتند و حتی در برخی نقاط کشور به زد و خورد میان مسلمانان و بهایی‌ها منجر شد. رئیس جمهور امریکا و نخست وزیر انگلیس که با نگرانی این جریان را دنبال می‌کردند، طی تلگراف‌های جداگانه‌ای از حسین علا خواستند تا جلوی این هیجان عمومی را بگیرد. علا نیز از خارج با شاه تماس گرفت تا جلوی این کار را بگیرد. در آن دوره، دولت به طور رسمی غیر قانونی بودن بهائیت را اعلام و مرکز آنان با نام حضیره القدس را اشغال و تعطیل کرده بود. اما به محض ارسال لایحه‌ای مبنی بر غیر قانونی بودن بهائیت، سردار فاخر حکمت رئیس وقت مجلس شورای ملی، کارشکنی و اعلام کرد که مسأله بهایی‌ها و جلوگیری از فعالیت آن‌ها یک مسأله مذهبی است و جای طرح آن در مجلس نیست. این کار، به التهاب اوضاع افزود، اما پس از مدتی این التهاب فروکش کرد و لایحه مسکوت ماند. آیت الله بروجردی در نامه‌ای خطاب به حجت الاسلام فلسفی به سبب مقابله با این فرقه، تشکر کرد. همچنین در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان درباره مسأله بهائیان چنین بیان داشت: ۱. باید نظم و آرامش در کشور برقرار شود؛ ۲. باید حضیره القدس را ویران نمود و ساختمان جدید در تصرف انجمن خیریه باشد؛ ۳. کلیه بهائیان باید از ادارات دولتی و بنگاه‌های ملی هر چه زودتر طرد شوند.

اقدامات آیت الله بروجردی، تا حدود زیادی از فعالیت گسترده بهائیان جلوگیری کرد، اما بر اثر فشار سران بهائیت که در لایحه‌های حکومت پهلوی ریشه دوانده بودند، و همچنین حمایت امریکا و انگلیس از این فرقه ضاله، دوباره - هر چند به صورت محدود - فعالیت اعضای این گروه شروع شد. ایشان، خود نیز جریان مقابله با فعالیت‌های بهائیان را تعریف و از عدم توفیق کامل در این مسأله، اظهار تأسف می‌کند: «هرگاه با شاه ملاقات کرده‌ام، تأکید داشتم که جلوی این فرقه ضاله مصله را بگیرند و او هم وعده می‌داد، ولی عمل

**اقدامات آیت الله بروجردی،
تا حدود زیادی از فعالیت
گسترده بهائیان جلوگیری
کرد. اما بر اثر فشار سران
بهائیت که در لایحه‌های حکومت
پهلوی ریشه دوانده بودند،
و همچنین حمایت امریکا و
انگلیس از این فرقه ضاله،
دوباره - هر چند به صورت
محدود - فعالیت اعضای این
گروه شروع شد.**

خراب نمی‌کنیم، بلکه تبدیل به کتابخانه می‌کنیم. آخر یکی از شب‌ها آمدند، گفتند: از دربار کسی ملاقات می‌خواهد. اجازه دادم. آن شخص آمد و گفت: از سفارت امریکا، از شاه خواسته‌اند که با اقلیت‌های مذهبی کاری نداشته باشید؛ زیرا ما خود را موظف می‌دانیم که امنیت اقلیت‌ها را حفظ کنیم. اگر شما نمی‌توانید امنیت آن‌ها را حفظ کنید، ما درصدد حفظ آن‌ها باشیم؛ از این روی، ادامه این موضوع با حیثیت ما منافات دارد. من هم با کمال تأسف گفتم: قضیه را خاتمه بدهید که باعث ذلت مسلمانان نگردد؛ لذا قرار شد مرکز بهائیان را تبدیل به کتابخانه بکنند. به حسب ظاهر قضیه خاتمه یافت.»^{۱۱}

بدین گونه تلاش مجدانه آیت الله هر چند تأثیراتی چشمگیر در جلوگیری از روند فعالیت بهائیت در ایران داشت، اما آنان همچنان در نهان به فعالیت خود ادامه می‌دادند تا آن‌که آیت الله بروجردی در فروردین ۱۳۴۰ رحلت نمود و پرچم مبارزه با بهائیت به دست توانای عالمی دیگر به نام آیت الله سیدروح الله خمینی افتاد.

علم مبارزه در دست روح خدا

با رحلت آیت الله بروجردی در سال ۱۳۴۰، علم مبارزه با بهائیت به دست امام روح الله خمینی افتاد. از دیدگاه امام (ره)، بهائیت از عمال اسرائیل بودند: «آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست‌های حسابی به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار



با تبعید امام (ره)، علمای دیگر هر چند مخالفت‌هایی با فعالیت این فرقه ضاله داشتند، اما این مخالفت‌ها هرگز به صلابت برخورد آیت... بروجدی و امام خمینی نبود. همین امر موجب رشد سریع بهائیت در تمام ارکان حکومتی نظام شاهنشاهی شد تا این که در بهمن ۱۳۵۷ با بازگشت امام خمینی (ره) ریشه بهائیت سوزانده شد.

نزدیک است. پیمان اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می‌شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم، سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز روزی نیست که به سیره سلف صالح بتوان رفتار کرد. با سکوت و کنارگیری همه چیز را از دست خواهیم داد.»^{۱۲}

صراحت لحن حضرت روح الله در افشاگری چهره سپاه این فرقه ضاله، هراس سران بهائیت را برانگیخت. ایشان در یک برهه با اطلاع از تصمیم دولت برای اعزام دو هزار نفر از بهائیان برای شرکت در جلسه بهائیت در انگلستان، اعتراض شدیدی به رژیم کردند: «دو هزار نفر با کمال احترام، با دادن [...] پانصد دلار ارز به هر یک، پانصد دلار از مال این ملت مسلم به بهایی داده‌اند، ارز داده‌اند، به هر یک هزار و دویست تومان تخفیف هواپیما؛ چه بکنند؟ بروند در جلسه‌ای که بر ضد اسلام در لندن تشکیل شده است، شرکت کنند.»^{۱۳}

ایشان در برهه‌ای دیگر ضمن هشدار درباره ابعاد نفوذ و سلطه بهائیان در ایران، خاطرنشان می‌کنند: «... این جانب حسب وظیفه شرعی به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم. قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست‌هاست که در ایران به [صورت] حزب بهایی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شوئون ساقط می‌کنند. تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است و دولت‌ها ناظر آن هستند و از آن تأیید می‌کنند. ملت مسلمان تا رفع این خطرها نشود، سکوت نمی‌کند و اگر سکوت کند در پیشگاه خداوند قاهر، مسؤول و در این عالم محکوم به زوال است.»^{۱۴} امام همچنین برخی از اصول اصلاحات شاه را ملهم از تقویم بهائیان دانسته، می‌گویند: «شما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهایی‌ها مراجعه کنید، در آن جا می‌نویسد: تساوی حقوق زن و مرد رأی عبد البها؛ آقایان هم از او تبعیت می‌کنند، آقای شاه نفهمیده می‌رود بالای آن جا می‌گوید: تساوی حقوق زن و مرد، آقا این را به تو تزریق کردند، تو مگر بهایی هستی که من بگویم کافر است بیرونت کنند. نکن این طور... نظامی کردن زن رأی عبد البها؛ آقا تقویمش موجود است، نگوید نیست، شاه ندیده این را؟ اگر ندیده مؤاخذه کند از آن‌هایی که دیده‌اند و به این بیچاره تزریق کرده‌اند که این را بگو.»

از دیدگاه امام (ره)، بهائیت با سازمان خود در ایران به جاسوسی برای اسرائیل یعنی بزرگ‌ترین دشمن مسلمانان در

منطقه مشغول بود و برای شکستن مذهب شیعه و روحانیت به وجود آمده بود. براین اساس، مبارزه جدی حضرت ایشان با این فرقه منحط ادامه یافت. این مبارزه تا آبان ۱۳۴۳ و زمان تبعید روح خدا به ترکیه ادامه داشت؛ ولی سوگمندان باید گفت که با تبعید امام (ره)، علمای دیگر هر چند مخالفت‌هایی با فعالیت این فرقه ضاله داشتند، اما این مخالفت‌ها هرگز به صلابت برخورد آیت... بروجدی و امام خمینی نبود. همین امر موجب رشد سریع بهائیت در تمام ارکان حکومتی نظام شاهنشاهی شد تا این که در بهمن ۱۳۵۷ با بازگشت امام خمینی (ره) ریشه بهائیت سوزانده شد و فعالیت این فرقه ضاله به محاق رفت. رژیم پهلوی کمک‌های چشمگیری به رشد و پیشرفت بهائیت کرد و البته همین مسأله سقوط پهلوی دوم را شتاب بخشید. بهائیت به مثابه نقطه سیاهی در دستگاه پهلوی‌ها به شمار می‌آمد که این نقطه سیاه آرام آرام این رژیم را فرا گرفت و تومار آن را در هم پیچید.

پی نوشت‌ها

۱. سیدسعید زاهد زهدانی، بهائیت در ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۳.
۲. خاطرات ارتشید حسین فردوست، ظهور و سقوط پهلوی، ج ۱، صص ۵۷ - ۵۶.
۳. پروین غفاری، تا سیاهی در دام شاه، ص ۱۰۶.
۴. همان، ص ۸۲.
۵. خاطرات فردوست، پیشین، ص ۲۰۱.
۶. همان، صص ۲۰۴ - ۲۰۱.
۷. همان، ج دوم، صص ۳۷۷ - ۳۷۵.
۸. همان.
۹. همان، ص ۴۵۴.
۱۰. رک: خاطرات حجت الاسلام فلسفی، صص ۱۹۳ - ۱۹۱.
۱۱. چشم و چراغ مرجعیت، ص ۵۵.
۱۲. صحیفه نور، ج ۱، ص ۴۴.
۱۳. همان، ص ۱۲.
۱۴. همان.
۱۵. همان، ص ۵۶.